

تعدیل معیشت (توزیع عادلانه‌ی ثروت)

(نطق حضرت عبدالبها در منزل مبارک - پاریس ۱۶ نوامبر ۱۹۱۱)

هُوَ اللَّهُ

امروز مختصر صحبت می‌دارم * از جمله‌ء اساس بهاء الله تعدیل معیشت است * طبقات ناس مختلفند * بعضی در نهایت غنا هستند بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی وارخی ندارد یکی انواع طعام در سفره‌اش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد * و لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم نه آن که مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم می‌خورد نظم عالم چنین اقتضا می‌نماید که طبقات باشد نمی‌شود بشر یکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند * بعضی در درجه اول عقلند و بعضی در درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند * حال آیا ممکن است نفسی که در درجه اعلای عقلست با نفسی که هیچ عقل ندارد مساوی باشد * عالم بشر مانند اردوئی است * اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم * آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند * البته مراتب لازمست * از ملوک یونان شخصی بود اسمش لکورغه پادشاه بود و هم فیلسوف * نیش بسیار خوب بود * او در فکر افتاد که جنس خود را در معیشت متساوی کند * اهالی مملکت خود را سه قسم کرد * یک قسم را رؤسا قرار داد یک قسم از اهالی اصلیه را دهقان قرار داد که زراعت کنند و عُشری ببرند قسم ثالث را اهل تجارت و صنعت قرار داد این‌ها را بیشتر از غربا قرار داد و قرار گذاشت در هر سالی چیزی بدهند * آن قسم اول را که جنس خودش بودند شمرد نه هزار نفر شدند آن‌ها را سردار مملکت قرار داد و امتیازات مخصوصه به هر یک داد که آن‌ها زراعت و صناعت و تجارت نکنند و رؤساء باشند و اداره سیاسی و حروب با آن‌ها باشد هر گاه جنگی پیدا شود آن‌ها به جنگ روند * دو قسم دیگر در جنگ داخل نشوند مگر آن که خودشان بخواهند بیایند * و این نه هزار نفر را از طفولیت به زحمت و تحمّل مشقات پرورش داد تا به سن شش سالگی * بعد آن‌ها را به ریاضات حربیه واگذارد که تمام روز به کارهای حربیه تمرین کنند و چون بسن ده رسند آن‌ها را به سواری

بدارند و چون به سن بیست رسند به مناصب و امتیازات عسکریه ممتاز گردند و اراضی را نه قسمت نمود از برای آنها و آنها را قسم داد که تغییری در آن قرار ندهند و چون اهالی قسم خوردند که آن قواعد را تغییر ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر به مملکت خود باز نگشت تا آن قانون برقرار بماند * اهالی هم قسم خورده بودند چندی تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین بر هم خورد * پس معلوم شد که مساوات بین بشر در معیشت ممکن نیست و آن سلطان نتوانست مابین جنس خود در معیشت مساوات دهد * معذکک باز جائز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر * باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذارد که از برای کل وسعت و رفاهیت باشد نه یکی به فقر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد * مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخصی دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعات او را بکند تا آن هم راحت باشد این را باید به قوانین اجراء کرد * نفس اغنیاء باید خودشان زیادی مال خود را به فقراء انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که به موجب شریعت الله هر گونه آسایش داشته باشد *